

E

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۳۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب انوار الحکمة

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی ( ۳۰ ) ( اکتب ر خطی ) ( امدهای

تیمار سر اشکر معینه بنو زرار ( ناصر النورانی ) ( مکتب پنهان مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۴۴۳۹۴

۸۱۸۱

۴۴۹۶

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۳۰

۲  
۱  
۱  
۲  
۳  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتاب انوار الحکمة

مؤلف: .....  
موضوع: .....  
شماره اختصاصی: ۳۰ (از کتب خطی) (اهدایی)  
تیمسار سرانگ مجتهد تبریزی (انامیر المراسله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۴۴۳۹۴  
۸۱۸۱

۴۴۹۶  
۱۳۰۲  
۵ شهریور ۱۳۰۲

خطی اهدائی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۳۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب انوار الحکمة

مؤلف

شماره اختصاصی ( ۳۰ ) ( الکتب ) ( خطی ) ( اهدایی )

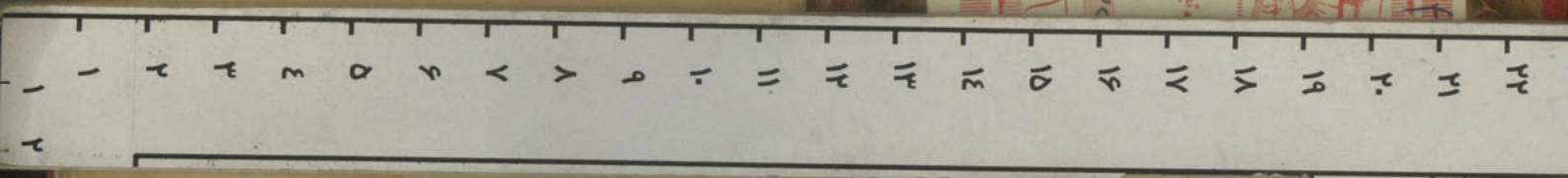
تیمسار سرانگرم مجید تهریزی ( ناصر انوری ) ( کتابخانه مجلس شورای ملی )

تاریخ کتاب

۳۳۳۳

۸۱

خطی اهدائی  
مجلس شورای اسلامی  
۳۰





**بدا کتاب انوار الحکمت**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
الحمد لله الذي نور مصباح القلوب بانوار  
حکمة وزین باطن الارواح باطهار عیة  
والصلوة علی محمد وآله المصطفین کجالة  
واصحابه المتأدین بادابه

**مناجات**

الهی بغیرت آنهایی که خورشید همت در ساجت  
میدان قناعت تاخته اند و نقد حیات خود را  
در تحویل اسباب تجرد و ترک لوازم تعلق  
در باخته اند نه بوجود دنیا ابواب بخت بزل  
کشاید و نه بعدش اظهار تأسف و ملالت  
نمایند و مشام جان و دل ما را بنیای کلمش  
معطر سازیده با آثار این گلشنی که بانوار حکمت  
موسومست منور گردان  
**کفزار در شریعت**

**کلمه** ربانیدن مرغ لاهوتی که محب بوس قضا  
 ناسوتی است که میسر نکرد دینی جذبه که بار بسته  
 بتابعیت شریعت مصطفویست فعلیک  
 بتابعه صلی الله علیه و آله و سلم  
**کلمه** سالک آنست که روی براه حق آورد  
 کتاب خدای عهد و جل را بدست چپ گیرد  
 و پشت رسول صلی الله علیه و آله را بدست  
 راست و در میان این دو روشنائی راه  
 طی کند **کلمه** انسان چه جزواست دل و  
 زبان و جوارح دل زبهر شهادت و جوارح

از بهر عبادت  
**کلمه** کفار در طریقت  
**کلمه** بنده هر چند که از کتاب بمعاصی کرده  
 باشد و بر منیبات اقدام نموده و در اقامت  
 فرائض و اوامر مقتضیه بوده باید که از فضیله  
 نامیب ذکر دود و در وقت اقتضای تسبیح  
 مهمات و وقوع ملتزمات پناه بان حضرت بر  
 و مطالب و مآرب خود را استدعا نماید  
**کلمه** حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است  
 و اکرم الاکرمین آن بود که وقتی کناه کسی را

عفو کرده باشد پس هرگز بدان گناه عذاب  
 نکند که این گنا بانی است از فلان بنده  
 عفو کرده ام **کلمه** حق خدا را نگاه دار تا حق  
 تو را در حفظ خود دارد و زمان سهولت و آسانی  
 خود را آشنای او کن تا در وقت شدت  
 و دشواری تو را دست گیرد و چون تو را جا  
 افتد روی نیاز خرد بر گاه او مکن و آسپت  
 جزا روی نخواه و قیین دان که اگر خلق عالم  
 در صد دان شوند یعنی که مقدر نباشد تو  
 رسانند نتوانند در و روع ایشان نیاید

کلمه

**کلمه** سالک را از چهار چیز چاره نباشد علمی که  
 راییض وی بود تا ویرا راست و ملائیم سازد  
 و ذکر سی که مونس او بود تا در تنهایی و حشت  
 بخیرد و یقینی که مرکب وی بود تا از همراهم  
 باز نماند و ورعی که باز دارنده وی بود تا بهر  
 ناشایسته ننگد **کلمه** سالک باید که چهار  
 موت بر خود فرض کند تا بمرتبه فقر آرسد  
 موت ابیض که کرسپنک است و موت اسود  
 که صبر کردن بر ایداء مردم است و موت  
 احمر که مخالفت نفس است و موت اخضر که

از پوشش نو بکنه قناعت نمود پست **کلمه**  
 پر کامل آنت که متابعت رسول صلی الله  
 علیه و آله را لازم داشته باشد و باسیت  
 خود را با تمام نیت گردانیده شده باشد که  
 در او هیچ خیر نباشد جز اخلاق و اوصیاف  
 حمیده چون آئینه و مرید کامل و صادق آنکه بتاثر  
 آتش ارادت دانه خود را سوخت باشد و  
 به بصیرت دل در آینه پر جمال مراد دیده  
**کلمه** علامت مرید قبول یافته آنت که با  
 پیکانه صحبت نتواند کرد و اگر صحبت پیکانه آفتد  
 چنان

چنان نماید که مرغی در قفسی و اسپیری در زندانی  
**کلمه** ملامتی نه آن بود که بی حرمت شریعت  
 کاری کند که او را ملامت کنند ملامتی است  
 که در کار حق سبحانه و تعالی از خلق باک ندارد  
**کلمه** زهد آنت که از دنیا اعراض کنی و  
 بقسمت رضادهی و سخن جنبه بمقدار کرد  
 خویش نکونی **کلمه** زهد نه بعد تمجیل و مال است  
 بل فراغت دل از مادیات و ذوالجلال فقیر  
 دنیا دوست را با کمال فاقه زاهد نخواهند و  
 سلیمان بن عمیر را با آن همه عزت و حیثیت



زاهد خوانند **کلمه** فقیر است که خاموشی  
او بفرماند و سخن گفتن بد **کلمه** بهترین  
قولها ذکر است و بهترین فعلها نماز و  
بهترین خصلتها علم **کلمه** راحت دنیا در بهر چیز است  
ذکر سبحان و تلاوت قرآن و زیارت خوا  
**کلمه** هر سخن که از ذکر خالیت لغو و هر چه  
که از فکر خالیت سهو و هر نظر که از عبرت  
خالیت لغو **کلمه** درویشی آنست که بجزیری  
طمع نکنی و چون تو آرزو منع نکنی و چون بسیاهی  
جمع نکنی **کلمه** درویشی مسی باید که بضرورت

الکفا

۱۱  
اکتفا کند و طالب زیادت نباشد که رضا بر  
اندک دل را پاک گرداند **کلمه** تصوف آنست  
که آنچه در سپرداری نبوی و آنچه در کف داری  
بدی و از آنچه متوجه تو باشد بجهی **کلمه**  
اخلاص آنست که اعمال صحیح کنی و از خدا  
ثواب نطلبی و نخواهی که ترا با آن یاد کنند  
و از برای آن ترا بزرگ دارند **کلمه** قنوت  
آنست که برادران و یاران خوشترین را معذور  
داری در ذلتی که از ایشان تو واقع شود و با  
ایشان چنان معاامله کنی که از ایشان عهد

نباید خواست **کلمه** تجرد آیت که دل خود را  
 مجرد کنی از غفلت و نفس خود را از هوا و زبان  
 خود را از لغو **کلمه** جو انمرد آیت که مستحق  
 رنجانید در رنجانید و آزاده آنکه از رنجانید  
 کسی نرنجد **کلمه** سعادت خلاصی است از خود  
 پیافنت حق سبحانه و تعالی و شقاوت نبود  
 در ماندن و از حق تعالی باز ماندن **کلمه**  
 بد بخت کسی است که آن را عیلم دهند و  
 عمل ندهند و توفیق عمل دهند و اخلص ندهند  
 و صحبت نیکان راه دهند و قبول ندهند

کلمه

**کلمه** غیبت از خود و حضور با حق بعت در عشق  
 و مرتبه محبت است هر که را عشق و محبت شیره  
 غیبت از خود و حضور با حق شیره **کلمه** وحدت  
 است که شعور بغیر حق نماند و حقیقت معرفت  
 آنکه از حق بحق بگروند از دلیل و تمثیل  
 محبت آنکه بوفای پیوند آید و بجا بکاید **کلمه**  
 اگر درویش تو آنکه قید عالم صفا کنند و آن  
 روی تمییل در دست تو آنکه چراغ افروخته بود  
 و در دست درویش بنیرم نیم سوخته نسیمی که  
 از آن عالم وحدت بوز چسراغ افروخته تو آنرا

فروشانند و هیزم نیم سوخته درویش را برافرو  
**کلمه** درویش زیننی است که هر نیک و بد قدم  
 بروی نهند و ابریت که همه چیز را سپایه  
 کند و بارانی است که همه اشیا را آب دهد  
**کلمه** درویش خاک گیت پخته و آبکی بر آن نخته  
 نه پشت پای را از آن کرد می و نه کف پای را  
 از آن دردی **کلمه** عارف آنست که ویرانه  
 وی را زد کرد انداز آنکه چشم رد یا قبول بخلق  
 نکرد **کلمه** اگر تو را اختیار دهند که خواهی  
 در مسجد رو خواهی در بهشت باید که تو در مسجد

ادی

روی که بهشت خانه تو است و مسجد خانه خدا  
**کلمه** حق سبحانه و تعالی چون خواهد که بعضی  
 از دوستان خود را در تحت قباب غرت  
 از نظر اغیار محبوب گرداند ظاهر ایشان را  
 بلباس اغنی با پوشاند تا اهل ظاهر ایشان را  
 از جمله راغبان دنیا پندارند و جمال حال  
 ایشان از چشم نامحرم پوشیده ماند **کلمه**  
 دوستی که با تو انعام کند بهتر است از دوستی  
 که با تو انعام کند زیرا آنکه با تو انعام کند  
 تو را از خود بسوی حق راند و آنکه با تو انعام

کند تو را از حق بسوی خود خواند **کلمه** مزد باید  
 در زمانی که باد دوستی از دوستان الهی  
 صحبت دارد و احوال حال خود باشد و زمان  
 صحبت را تا زمان گذشته موازنه کند اگر  
 تفاوت یابد صحبت او را مغتنم **کلمه** اگر دوست  
 از دنیا باز نذاری باید که روی دل بدوستی  
 دنیا نذاری که حق از دست تو چندان ترک  
 دنیا نخواهد که از دل تو ترک دنیا **کلمه**  
 بدوست صیاح آمیز و از دوست فاجر  
 بگریز که دوست فاجر بصفات ذمیمه دلالت  
 کند

کند و دوست صیاح بصفات حمیده **کلمه**  
 هر خیر را ثمره ایت ثمره علم رفعت است  
 و ثمره نیاز مندی محبت **کلمه** اگر ابواب فتوح است  
 دنیا بر تو گشاده شود ایمن مباش که از راه  
 راست منحرف شوی و اگر در بای سپوا  
 مفتوح شد دل خوش دار که در طریق اولیا  
 قدم نهادی **کلمه** چون ترا از حوادث دنیا چنانچه  
 پیش آید باید که توبه کنی و بحق باز گردی که هر که  
 بتاویب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب  
 عیبی گرفتار آید **کلمه** تادل از محبت دنیا پاک

نازمی محل محبت مولی نکرده که تخم در زمین  
 کاشته کارند و نقش بر کاغذ کاشته نگارند  
**کلمه** راحت دنیا چون روشنائی برق بی  
 ثباتست و محبتش چون تاریکی ابری بقایه فواید  
 انباشش الفت باید گرفت و نه از شداید  
 امش اندوه باید کشید **کلمه** مثل انسان دیدنی  
 چون سوار است که در وقت تابستان در  
 زیر سایه درختی نزول کند و بعد از ساعتی  
 آن درخت را بگذارد و بگذرد **کلمه** عجب از  
 کسانی که میدانند آخرت به از دنیا است

۶

و دین را بدینا می فروشد و یقین دارند که  
 حق سبحانه ضامن رزق بنده است و اعمال  
 بر کسب و عمل میکنند و میگویند که از مرگ چاره  
 نیست غافل و امین منیرند **کلمه** مال محبوب  
 خلافت نزد همه پس هر که مال دارد غرور  
 و تعظیمش کنند و چون از دست برود پیرامنش نکند  
 بل وراثت مانند عجب از کسی که خانه بنا کند  
 و آنرا با انواع تکلف پارایند و بحسرت بگذرانند  
 و بگذرند و عجب ترا از کسی که بجاش بنشینند و  
 غفلت و زرد و از تقلب احوال خود که بدیده

مشاهده کرده عبرت نیکه **کلمه** درویش مسیبا  
 که گرفتار دنیا را سزانش نکند و با ایشان محبت  
 و شفقت باشد و در حق ایشان دعای خیر کند  
 تا حق سبحانه و تعالی خلاصی دهد ایشان را  
 از آنچه در آنست **کلمه** چون خواهی مردم را  
 پند کنی اول خود را نصیحت کن اگر نفس در  
 قید تسلیم آید آغاز در پند دیگران کن و الا از  
 خدای شرم دار **کلمه** از بدان بگریز یا  
 یگان آمیز که اگر تنها باشی و با شیطان باشی  
 به از آنکه با بدان باشی **کلمه** معده محل طبع است

ا

اگر بوی از وجه حلال فرستی قوت طاعت  
 شود و اگر شبهه ناک بود راه حق بر تو پویشد  
 و اگر حرام بود معصیت زاید **کلمه** طعام چنان  
 خور که بعد نور شود نه آنکه ظلمت کرد و جامه  
 چنان پوش که فخر و غرور نیاورد **کلمه**  
 اگر تمام دنیا را القه سازی و در دهن دیوشی  
 نهی اسراف نباشد و اسراف آنست که ذره  
 بی رضای حق صرف کنی **کلمه** خاموشی باید  
 که از سه صفت خالی نباشد نفی خواطر که سنگام  
 نزول میکند و مطالعه ذکر و مشاهدات خوان

**کلمه** درویشی را به از خموشی عبادت نیست  
 زیرا که هر چه دون حق است کراهیه گفتن نمیکند  
 و هر چه سخن حجت عبارت در نیاید  
**کفار در معرفت**

مادامی که پالک در وقت تجلی تجلی صورت  
 باشد حق غراسم را از آن صورت متوجه باید  
 دانست اما تجلی آنرا در آن صورت باید  
 دانست چنانچه موسی علیه السلام از  
 درخت ندانست که انبی انا الله ان در  
 خدا بنود اما تجلی او بود که بصورت درخت نمود

**کلمه** چون ملک و ملکوت بر سالک پوشیده  
 شود فنا بود و چون هستی خود در میان نیاید فنا  
 فنا بود فنا عبارتست از نهایت سیر الی الله  
 و بقا عبارت از بدایت سیر فی الله چه سیر  
 الی الله و قسی منتهی گردد که بنده را بعد فنا  
 مطلق بود که فناء صفات و ذاتت وجود  
 و ذاتی مظهر از لوث جدا شود از انانی فریاد  
 تا بان در عالم اصفاف باوصاف الهی متخلق  
 باجلاق ربانی ترقی تواند نمود **کلمه** حقیقت  
 وحدت آنست که بغیر حق سبحانه و تعالی هیچ

خرنیاند و حقیقت معرفت آنکه از حق بحق بگرد  
 از دلین و تمثیل و حقیقت محبت آنکه بوفایه  
 و بجا بکاهد **کلمه** معرفت رسمی چون باران  
 تابستانی است که نه پمار را شفا دهد و نه تشنه را  
 سیراب گرداند **کلمه** قرب نزد عارفان بعد است  
 زیرا که تا مسافت در میان نبود قرب نخواستند  
 و تا مسافت بجای بود و دوگانگی محض بعد است  
**کلمه** کیفیت وجد درویشان آنچه بعبارت  
 راست نیاید آن سیر حق است و هر چه  
 در آن دراکت بنده تصرف تواند نمود آن

بر

سیر حق نباشد **کلمه** همت بر آن دار که بمقام  
 رسی که نه اندوه باشد و نه شادمی لیس عند  
 ربکم صباح و لالمساء اندوه و شادمی صفت  
 تو است و هر چه صفت محدث است و محدث  
 بقدم راه نیست **کلمه** حلاوت طاعت  
 و شکر برابر است زیرا که تا از خود پسندی  
 خورشت نیاید و لذت نیانی پسند از خود گشت  
 چنانچه مولانا گوید **پیت** زبان از عشق جانان  
 آنچه بسند دل همان گوید در نیا آنچه دل  
 دیدی تو ایستی زبان گفتن **کلمه** خدای من



باش و که خدای مین نباشی خود مین نیز  
 مین باش زیرا که اگر خود مین نباشی خدای مین  
 باشی **کفتار در حکمت**  
**کلمه** مردم سه گروهند اولیای که باطن ایشان  
 بهتر است از ظاهر ایشان و علماء که ظاهر و باطن  
 ایشان برابر است و جهال که ظاهر ایشان بهتر است  
 از باطنشان **کلمه** هر که هفت چیز به هفت چیز آید  
 کند بدرجه مردان رسد عینسی بمقصد اقصی  
 درویشی را بر تو انگری و گرسنگی را بر سیری  
 و فروتنی را بر زبردستی و ذلت را بر عزت

و نیاز

و نیاز مند را بر بخت و عیشم را بر شادی و مرگ را  
 بر زندگی **کلمه** صاحب بصیرت کسی است  
 که پیوسته مراقب احوال و افعال محاسب  
 اقوال و اعمال خود باشد و معاشرت  
 با بنای روزگار و معاشرت بحضرت آفریدگار  
 بروجهی کند که در دنیا موجب ملالت و در  
 عقبی سبب عقوبت نکند **کلمه** بهترین مردم  
 کسی است که عبادت پیش دستی نماید و مخلوق  
 خدا نفع رساند و بکسی بدی نکند و از پس  
 چشم تنگی نداشته باشد **کلمه** داناترین مردم

کسی را دان که از خدا غافل نگردد و مرکب را  
 بخورد نزد یکت داند و نیکی که در حق مردم  
 کرده باشد و بدی که مردم در حق او کرده باشند  
 فراموش کند **کلمه** مردی است که هر که با تو  
 بدی کند بجای آن نیکی کنی و هر که از تو قطع  
 کند با او پیوندمی و هر که خطا نویسد می در تو  
 در دایره احسانش در آری **کلمه** حق سبحانه  
 و تعالی است گروه را دشمن دارد و سه گروه را  
 دشمن تر فاسق را دشمن دارد و سپید فتنه را  
 دشمن تر نجیل را دشمن دارد و نجیل تو اگر را

دینی

دشمن تر مست کبر را دشمن دارد و عالم مست کبر را  
 دشمن تر **کلمه** حق سبحانه و تعالی است گروه را  
 دوست دارد و پست گروه را دوست تر  
 پارسایان را دوست دارد و جوانان  
 پارسا را دوست تر جوان مردان را دوست  
 دارد و فقیران جوانمرد را دوست تر متواضعان را  
 دوست دارد و بزرگان متواضع را دوست  
 تر **کلمه** دوست چنان است که در مصائب  
 ملالت نماید و در مفارقت فراموش گاه  
 نباشد و در محنت و راحت متغیر نگردد و در حضور

و غیبت بتبدل نشود **کلمه** دوست مشفق است  
که چون ترا ببیند که از سدا و منبج صواب  
بوجهی از وجه منحرف گشته قدم در شارع طغیان  
و جاده عصیان نهاده در ارشاد تو هدایت  
کند و بقدر مقدر در اعانت تو اهتمام و آب  
شمارد **کلمه** اگر خواهی که محبت و عداوت خود را  
از دل کسی بدانی ببین که در دل تو محبت است  
یا عداوت و از آنجا استدل کن **کلمه**  
هر که دوست بی عیب جوید دوست او کم بود  
و هر که با دوست بخر خطائی عتاب کند دشمن او

پیار

پیار باشد و هر که از دوستان چشم آن دارد  
که در تحصیل فواید او را بر نفس خود مقدم دارند  
پوسته رنجور باشد **کلمه** چون دوست خود را  
مصاحب دشمن بینی باید که بردلت کران  
نیاید چه اگر محل اعتماد است نگذارد که از روی  
مضرتی تورپد و اگر در مقام خیانت است  
خود را چنین دوست بدشمن ارزانی باید داشت  
**کلمه** سخن در میان دو دشمن چنان گوی  
که چون دوست کردند شتر ساز نگرددی و  
شتری که داری با دوست در میان مننه اگر

چه اگر تواند بود که یکبار دیگر دوست دشمن  
 شود و هر بدی که توانی بدشمن رسان  
 چه تواند بود که یکبار دیگر دوست کرد **کلمه**  
 یاری و دوستی با یاران موافق دوستان  
 صادق کن که دوستی دوستان کیسه و گاو  
 و یاری یاران پیاله و نواله را بقائی نباشد  
**کلمه** در دوستی چندان غلو نسما که بر شریف  
 رسد و دشمنی چندان مبالغه مکن که جز  
 باب دو ائتلاف دشمن نجاطت قرار نگیرد  
**کلمه** دوستان سه گروهند دوستند

و دوست دوست دشمنند و دشمن دشمن  
**کلمه** دوست بجای دشمن کرد و دشمن با جان  
 و مروت دوست کرد **کلمه** اگر قوت آن  
 نداری که دشمن را بیدل و احسان در شما  
 دوستان نیاری باید که دوستان را با نفع  
 زشت در دایره دشمنان نیاری **کلمه**  
 چون تو را بکس اتفاق دوستی افتد اول نقد  
 اخلاق او را در زمان غضب بر محک آتسبأ  
 زن اگر خالص بیرون آید با وی عقد دوستی  
 بند و الا او را محرم اسپد از خود مگردان

**کلمه** بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن  
 گیرد و مردم او را دشمن دارند و آزار مردم را  
 رود و در روز عتاب درنگزد و عذر ننهد  
**کلمه** عاقل ترین مردم کسی است که چون دوستی  
 شایسته بدست آرد بعدم غایت حقوق خود  
 و رسوم صداقت او را از خود منفرد گرداند  
**کلمه** هر که با بنا حی نسیس خود مدارا کند دوست  
 و دشمنان یمن گردد و هر که در اخلاق و اوصیای  
 باد و پستان موافقت نماید از مخالفت ایشان  
 در امان باشد **کلمه** دوست صادق آنست

که چون بر عیب تو اطلاع بهم رساند در ظنما  
 آن نکوشد و چون بر حسن تو واقف گردد کبی را  
 بده باز نماید و چون از تو نفعی بوی رسد فراموش  
 نکند و چون از تو خطائی پسند بر تو نکند و چون  
 عذر کوئی قبول کند **کلمه** هر دوستی که بنا  
 بر غرض دنیوی باشد بکتر سببی بدشمنی تبدیل  
 گردد و هر دوستی که از برای خدا بود غرض  
 دنیوی آنرا زیان نرساند **کلمه** جرات آهسته  
 شجاعت را در روز جنگ توان شناخت  
 و دیانت ارباب امانت را در وقت داد

و پستد و مهر و وفای زن و فرزند را در ایام  
 فاقه و تنگدستی و حقیقت دوستان را  
 در روز کسبت و مشقت عاقل باید که از عداوت  
 احترام نماید هر چند که قوت و شوکت او زیاد  
 از دشمن باشد چه صاحبان تریاق را جرات  
 بر تناول زهر از روش حکمت نیست **کلمه**  
 بر دشمن اعتماد نشاید کرد اگر چه دعوی مودت  
 کند و تقویش فریفته نباشد اگر چه در اثبات  
 محبت مبالغه نماید چه اگر آب از مجاورت  
 آتش طبیعت برودت و سردی باز کند دارد

و

و چندان حرارت و گرمی بر ماده او غالب کرد  
 که بطبع آتش قریب شود اما چون بر آتش دست  
 یابد زودش بکشد در مرض را تا صحت کامل  
 پدید نیاید از طعام لذت نیابد عاشق تا بدت  
 و خیال نرسد آرام نکیرد و مردمان از دشمن  
 ایمن نگردند نفس بر اجتناب از **کلمه** دشمن  
 چون از هر حیلتی در ماند سپاسه دوستی بجنبان  
 و در صورت دوستی کار با کند که پس سخن  
 نتواند بکند **کلمه** خردمند کسی است که اگر  
 بعد عالم نجوم است او بر خیزد او را با هیچکس

خصومت نباشد **کلمه** دوستی بالئیم حاد  
 و خبیث مفسد مکن اگر چه مرد بی دوست نیاید  
 اما مردم را هر دو پستی شاید **کلمه** هر کس تیغ  
 کوی و ترش روی و زشت خوی بود همه  
 کس او را دشمن دارد هر که دروغ نکوید  
 و خلاف وعده نکند و مردم را این آزارد  
 همه پس او را دوست دارد **کلمه** دوست  
 خود را در عنایت چنان یاد کن مانند حضور  
**کلمه** فاسق و احمق را لایق دوستی نباید  
 ساخت و دوست اگر هزار است آنست

بید

باید شمر دو دشمن اگر یکی باشد بسیار باید دانست  
**کلمه** دوستان بعضی بمنزله غذایند که  
 از ایشان چاره نباشد و بعضی بمنزله زهر  
 که احياناً با ایشان احتیاج افتد **کلمه**  
 خردمند چون خلاف در میان پند بچمد و  
 چون صلح مشاهده نماید رخت اقامت بندد  
 که آنجا سلامت بر کنار است و آنجا عدا  
 در میان **کلمه** دوستی نتوان کرد مگر بتواضع  
 و برد نتوان رسید مگر بصبر و پادشاهی توان  
 کرد مگر بعجل **کلمه** چون پنی که میان سپاه

دشمن تفرقه افتد تو جمع باش و چون دیدی  
 که جمع شدند از پریشانی اندیشه کن **کلمه** دوس  
 دشمن ملک و دینند ز اید بی علم و پادشاه  
 بی علم **کلمه** بردوستی پادشاهان اعتماد نشاید کرد  
 و خوش آوازی طفلان را هم اعتماد یک  
 نیست که آن نجیبالی و این نجوابی مبتدل گردد  
**کلمه** سه پس راز سه خیره نماند پادشاه  
 از عدالت و وزیر از امانت و دیانت  
 و رعیت را از اطاعت **کلمه** چهار چیز است  
 مرد را سکنند دشمن بسیار و ام بی شمار و عیال

بر طرز

بر قطار و جنت نماند کار **کلمه** سه چیز را چند  
 بقائی نباشد علم بی بحث مال بی تجارت و  
 ملک بی سیاست **کلمه** سه چیز را نگاهدار تا  
 سه چیز را بیاد ندی زبان را نگاه دار تا سپهر را  
 بیاد ندی چشم را نگاه دار تا دل را بیاد ندی ضیاع  
 نگاه دار تا نماز را بیاد ندی **کلمه** چهار چیز است  
 پادشاه رازیان دارد خندیدن در روی  
 که تران و صحبت داشتن با حقیران و مشورت  
 کردن با زمان و رضیادادن برف و مفسدان  
**کلمه** پادشاه باید که شمس کس را بنخورد راه دهد



وز بردانا و سپر راست قلم شاعر خوش کوی  
 و منجم پاک اعتقاد و ندیم جامع و طبیب خادق  
**کلمه** بهترین صفات پادشاهان سخاوت و سخا  
 و عدالت و بدترین خصال جبن و تجسس و ظلم  
**کلمه** سه چیز از سه چیز تو ان یافت نجات از  
 صبر و مهربانی از سخاوت و ظفر از عدل **کلمه**  
 فساد سه طایفه از سه چیز است فساد سلایق  
 از ظلم فساد علماء از کبر فساد فقراء از ریاضت  
 بافت عیش به از مصاحبت جاهل باو  
**کلمه** دو پس اندوه بی هو ده بر بند و رنج پهوده

لاریز

خوردگی آنکه زر جمع کرد و نخورد و دیگر آنکه علم  
 آموخت و عمل نکرد **کلمه** عالم باید که بکوشد  
 آنکه علم را وسیله دنیا سازد آنرا عالم نگوید  
 چرا که علم از بجهد دین پرورد دست نه آید  
 دنیا خوردن **کلمه** عالم را شاید که سفاهت را  
 بچشم آرائی بگذراند که هر دو طرف را زین  
 دارد و هیبت آن کم شود و جهل این است حکم  
**کلمه** عالم جاهل را شناسد و جاهل عالم را  
 شناسد زیرا که او در مرتبه جاهلیت بود و جاهل  
 بود و هر که بصفت علم موصوف نکرد **کلمه**

اگر میدی ارادت پیش آن که میدی ارادت  
 عاشق بی زراست و اگر پالکی معرفت  
 پیش آن که رونده بی معرفت مرغ بی پر است  
 و اگر عالمی بعل کوش که عالم بی عمل درخت  
 بی بر است **کلمه** علم زیور است و نب جلال  
 همچنانکه زیور صاحب جمال را موافق تر آید  
 علم بزرگان را لایق تر نماید **کلمه** کناه از هر که  
 صادر شود ناپسند بود و از علماء ناپسند تر  
 زیرا علم سلاح جدالست با شیطان چون  
 صاحب سلاح را با سیری بزند شتر مندی کش

بود **کلمه** چهار چیز است مروت را تبا کنند  
 مهتران را بخل و عالمان را عجب و زبان را  
 بی حیائی و مردان را کذب **کلمه** اجل کلینیا  
 از روی ظاهر و باطن آدمی است و آرزو  
 موجودات سگ و با اتفاق خردمندان سگ  
 حق شایس بهتر که آدمی حق ناشناس  
**کلمه** مردم چهار قسمند نسیم که نه خود خورد و بدیکرا  
 هم نهد و سخی که خود خورد و بدیکرا نیندهد  
 و بخیل خود خورد و بدیکرا نهد و کریم که خود  
 نخورد و بدیکرا نبخشش نماید **کلمه** کریم بسوی

محبت را غیبت است و بجانب عداوت میتی  
 چون کوره زرد و لقره که زود پاخت شود  
 و دیر شکسته گردد و لیم بجانب محبت میتی  
 و بسوی عداوت راغب چون طرف سفال  
 که دیر پاخت شود و زود شکسته گردد  
**کلمه** سک کننده دامن آشنای خود را ببرد  
 و شیرست قصد متعهد آب و علف نشین  
 نکند و لیم حاسد هر چند که در حق کسی نیکی کرده  
 باشی چون دست یابد هریدی که تواند بپوشد  
**کلمه** چهار چرخ چهار خیر تمام شود دانش بخرد و

دین

دین بر پهنی کاری و کار بهمت و شکر نعمت **کلمه**  
 چهار چرخ چهار خیر را بردن اسپاسی نعمت را  
 و کاهلی مروت را و کجای غرت را و هزل  
 ابروی را **کلمه** ترقی بدرجات غرت خمت  
 پا در دست دهد و نزول از مرتبه غرت باندک  
 سعی واقع شود چنانکه سنگ گران بمشقت  
 فراوان از زمین بردوش توان کشید و باید  
 اشارتی بر زمین توان انداخت **کلمه** مرد  
 باید که هر صبح باح در آینه نظر کند اگر صورت  
 خود را نیک پسند سیرت خود را نیز نیک کند

مآئینان صورت و سیرت مشابهت گاهداشته  
 باشد و اگر صورت خود را بد بیند سیرت  
 بد کند تا دوی بدی در وی جمع نشود **کلمه**  
 زشت رو را از افعال تشبیه اجتناب نمودن  
 فرض عین است تا حاصل قباحت نکردد و خوب  
 رومی را ذیل اخلاق از لوث قباحت گاهداشته  
 عین فرض تا جامع محاسن باشد **کلمه**  
 آرایش ظاهر زینت باطن را زیان نتواند آورد  
 چون حشایش دانی صورت مطبوع و رویا  
 مروح ندارند و بسبب فواید مرغوب و مطلوبند

و آرایش ظاهر اصلاح ردانت باطن بنشیند  
 کرد چون ریاحین ستمی که بسبب قبح و ضرر باهم  
 حُسن و لطف مجبور و مردود اند **کلمه** از خجالت  
 ظاهر است که صورت گران با مستنراج  
 الوان ترکیب تمثال آن کنند و از نقایص  
 جمال باطن است که از تصور مانند آن عیب  
 آیند غفلت از خواب است و خواب از آب و  
 آب از طعام هر که کم خورد حاضر باشد  
 و هر کس پیش خورد غافل  
**کلمه** خواص خوردن از بهر حیات

جامه کتاب

تمام شد این سال که موسومست بانوار آینه  
 و متضمن کلمات حکماء و فقراء و از عیب تکلف  
 مبتدا و معری قال امیر المؤمنین صلوات الله  
 علیه و آله التصوف رُبعة اول حرف  
 تا ا و صاد و واو و فاء التاء ترک و توبه  
 و تقوا و الصاد صبر و صیدق و ضیا و انفا  
 هر و فروفن جمع گفت اند التصوف  
 اکتساب الفضائل و محو الرذائل  
 قومی گفت اند التصوف ترک الفضول

و حفظ الاصول طائیفه گفت اند

التصوف بثوت القلب عند خدمه الرب  
 فرقه گفت اند التصوف حفظ الاسرار  
 و حب الأبرار و مجانبه الاسرار  
 زمره گفت اند التصوف رفض الهوی  
 و ملازمه التقوی گروهی گفت اند  
 التصوف شکر علی النعم و صبر علی البلاء  
 اقوال الحكماء و الفقراء  
 گفت اند التصوف طرح النفس  
 فی العبودیه و تعلق القلب بالربوبیه

جماعتی گفتند التصوف  
فناء الناسوت وبقاء اللاهوت

کتابخانه مجید فهروز  
احمدانی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

